

پیام بدیع

شماره ویژه

یادنامه خانم دکتر طلعت بصری (قبله)



سال چهلم - شماره ۴۳۹

سال ۱۷۸ بدیع

فوریه ۲۰۲۱

پیام بدیع

شماره ویژه

یادنامه خانم دکتر طلعت بصری (قبله)



سال چهارم - شماره ۴۳۹

سال ۱۷۸ بدیع

۱۴۰۰ شمسی

فوریه ۲۰۲۱



فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	مناجات هو الله تعالی
۲	مناجات هو الاهی
۳	به یاد جناب استاد دکتر طلعت بصری، به قلم جناب منوچهر مستقیمی
۱۲	متن صحبت دکتر مینو قبله پرست در مراسم خاکسپاری مادرشان
۱۳	مادر من به قلم دکتر مینو قبله پرست
۱۷	زندگی نامه مختصر خانم دکتر طلعت بصری، به قلم دکتر دارا بصری
۳۶	به یاد دوست، به قلم سرکار خانم مهین افنان
۴۰	متنی به قلم جناب فرخ جاوید
۴۲	به یاد طلعت بصری از زنان فرهیخته ایران، به قلم ناهید و شاهرخ احکامی
۴۴	متنی به قلم دکتر حسن خلیلی
۴۶	چند خاطره از شاگردان خانم دکتر طلعت بصری - قبله

هوالله تعالی

پروردگارا آمرزگارا، نفسِ نفیسی به ملکوتِ شهود صعود نمود و از خاکدان فانی به جهان جاودانی شتافت. میهمان جدید است عزیز فرما، بنده قدیم است خلعتِ بدیع عطا کن، ای بی نیاز بیمارز و بنواز و به خلوتگاه راز راه ده و در محفل تجلی همدم و دمساز نما. توئی دهنده و بخشنده و مهربان و توئی آمرزنده و نوازنده و توانا.

ع ع



هُوَالابهی

آمرزنده و مهربانا، این جان‌های پاک از زندان خاک آزاد شدند و به جهان تو پرواز کردند، نیکخو بودند و مفتون روی تو و تشنه جوی تو، در زمان زندگانی به نَفْحَةُ رحمانی زنده شدند، دیده بینا یافتند، گوش شنوا داشتند، از هر بستگی آزاد بودند و پیوسته به عنایات خرم و دلشاد. حال به جهان راز پرواز نمودند و در جوار رحمت بر شجره طوبی لانه و آشیانه سازند و به نغمه و ترانه پردازند. خدایا این نفوس را گناه بیمارز و از چاه به اوج ماه برسان، در گلشن الطاف راه ده و در چمنِ عفو و عُفْران پناه بخش، سرورِ آزادگان کن و در حلقه مُقَرَّبان درآر، بازماندگان را نوازش فرما و آسایش بخش و زیورِ عالم آفرینش کن تا به ستایش تو پردازند و به تسبیح و تقدیس تو. توئی عَفُوُّ توئی غفور توئی آمرزنده و مهربان.

ع ع



به قلم: جناب منوچهر مستقیمی

به یاد جناب استاد دکتر طلعت بصاری علیها رضوان الله

از ملک ادب حکم گزاران همه رفتند	آن گرد شتابنده که در دامن صحراست
کز باغ جهان لاله عذاران همه رفتند	داغ است دل لاله و نیلی است بر سرو
کز کاخ هنر نادره کاران همه رفتند	گر نادره معلوم شود هیچ عجب نیست
اندوه که اندوه گساران همه رفتند	افسوس که افسانه سرایان همه رفتند
گنجینه نهادند به ماران همه رفتند	فریاد که گنجینه طرازان معانی
کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند	خونبار بهار از مژه در فرقت احباب

روح حساس و دل مهربان یگانه ادیب فرهیخته فرهنگ و ادب جامعه جهانی بهائی، بل سرزمین مقدس ایران زمین، دکتر طلعت بصاری (قبله) تحمل شلاق‌های بی‌حیای زندگی را نداشت، او چون شمعی درخشان در انجمن‌های گوناگون نور پراکند و شبستان تیره و تاریک دیگران را مانند ماهی تابان و خورشیدی فروزان شادی و روشنائی و گرمی بخشید تا سرانجام شمع وجودش تدریجاً به خاموشی گرائید و در جوار رحمت پروردگار قرار گرفت. قلب مهربان و روح حساسش به عظمت کوه‌های مرتفع و جلوه و شکوه اقیانوس‌های بی‌کران و پاکی و درخشندگی آسمان‌ها و کیهانشان‌ها برابری می‌کرد.

حضرتش چون مرغکان عشق بر شاخسارهای اُنس و محبت و شیدائی می‌نشست و سرود عشق می‌خواند و نغمه‌سرانی می‌کرد. در غزلی زیبا از چشمه‌ای

جوشان چنین می‌سراید:

گفتم ز سر هوای تو بدخو برون کنم
 نا چاره‌ای به مشکل درد درون کنم
 دل را که می‌تپد به بَرَم ناشکیب‌وار
 از سینه آرمش به در و غرق خون کنم
 بندم رو سرشک به چشم و شبان تار
 شیرین ورا به خواب به رنگ و فسون کنم
 جانان من به کشور جان حکمران توئی
 قصر امید بی رُخ تو واژگون کنم

جناب ایشان انسانی شایسته، متواضع، صمیمی و بی‌مدعا بود. قلب پاک و
 مناعت طبعش کم‌نظیر، کلامش ساده، روشن و روان. در این شعر که به نظر شما
 خواننده گرمی می‌رسد، عشق و آرزویش را توأمان لمس خواهید کرد:

بُودَ آيا که دوباره شب شیراز به بینم
 سر به پایش بنهم بوسم و بویم خاکش
 بوی نارنج و بهارش بنوازد جان را
 آب رکنی که بر او رشک بَرَد آب حیات
 نقد جان را چه بها باشد و ارج ای یاران
 جان بیاساید از اندوه و فراق و رنجش
 شهر عشق و ادب و شوکت جاه است آن‌جا
 یارب اینک مددی تا که به بال شهباز
 بشنوی بوی خوش عشق ز خاک پاکش
 کی کِشَم دست ز دامان تو ای معدن حُسن
 مثل سعدی پس از این هجر گرت باز به بینم

"طلعتا" فاش بگویم که به جان پاکان

رسد آن روز که شیراز پُر آواز به بینم

زنده یاد جناب دکتر طلعت بصری (قبله) نوه جناب بصر (لقبی که حضرت بهاء‌الله به ایشان عطا فرمودند) از ادبای زمان خود بودند که اشعار و آثارشان در نشریات بهائی به دفعات انتشار یافته است.

پدرشان اهل رشت و دارای افکاری مترقیانه بودند به حدی که به جرأت توان گفت بیش از صد سال از زمانه جلوتر بودند.

مادرشان در خانواده مذهبی که غالب آنان درجه اجتهاد در دوران مشروطیت را داشتند، پرورش یافته بود.

هرچند زمانه این دو شخصیت را سر راه هم قرار داد و منجر به ازدواج گردانید، ولی نور ایمان و تصدیق امر بهائی از آنان خانواده‌هائی نامی و افتخارآمیز به جامعه بهائی تحویل دادند که یکی از آنان حضرت دکتر طلعت بصری است که هرچند جسمش از میان جمع غایب گردیده ولی نامش باعث افتخار در جامعه بهائی و منسوبین آن دُره نادری است.

برای نگارنده و همسر نهایت افتخار است که در زمان تشکیل کنفرانس سالیانه آریزونا شبی در حضور جنابش همراه با فرزند گرامیشان جناب دکتر فواد قبله که درخور همه‌گونه نعت و ستایشند و تنی چند از ادبا، شعرا و نویسندگان عزیز بهائی ساعاتی را به مذاکرات مختلف پیرامون ادب و عرفان بهائی و سبک‌های برگزیده طلعات مقدسه در فارسی و عربی و انگلیسی و مقام شعر در آثار مقدسه و انواع مختلفه، نثر و نظم، روش ایجاز در کلام و جزالت و قدرت عبارات و روانی و رسائی الفاظ و معانی و تناسب و توازن... می‌گذرانیم، ولی هزار افسوس که دست طبیعت جسم ظریف و شکنده ایشان را رو به تحلیل بُرد تا سرانجام آن حادثه جان‌گداز آمد و جامعه‌ای را محزون و مغموم نمود.

جناب دکتر طلعت بصری هرچند از جد بزرگوارشان استعداد شاعری را به ارث برده‌اند ولی در زمینه‌های دیگر ادبی صاحب تحقیقات و تألیفات چشم‌گیری هستند، علی‌الخصوص در مورد زنان در شاهنامه و سخن‌رانی‌های مستندی که در رادیو و بعضی از تلویزیون‌های محلی ایراد فرموده‌اند. مقالات و

تحقیقات بی حدی که از زنان شاهنامه نموده‌اند و هر ماه در مجله وزین "آزادی" منتشر می‌شود شاهد این مدعا است.

عشق و علاقه بی حد و حصر ایشان به اخلاق و آئین بهائی چه آن زمان که عضو محفل روحانی در طهران بودند و جلسات پُر شوری که داشتند و چه در دوران هجرت اجباری و خطابه‌های مهیج و عمیقشان در مواضع مختلفه در کنفرانس‌های ملی و بین‌المللی با حضور هزاران مشتاق ایراد می‌فرمودند، هرگز از خاطرها محو نخواهد شد.

آمار کتاب‌های بجا مانده از دوران خدمتشان به فرهنگ ایران بیش از ۱۵ جلد کتاب علمی و تحقیقی است که مورد توجه مراکز دانشگاهی و دانش‌پژوهان قرار گرفته است.

دوستان عزیز یقیناً به خاطر می‌آورند یکی از برنامه‌های مورد توجه و علاقه خانواده‌های ایرانی از رادیو ایران "برنامه زن و زندگی" بود که مدت ۱۰ سال جناب دکتر طلعت بصری پایه‌گذار و مشاور ارشد آن بودند.

همسر ارجمندشان زنده‌یاد جناب سید ابوالقاسم قبله که به خاطر تصدیق امر بهائی گرفتار زندان و شکنجه شدند و پس از تحمل ۱۴ سال دوری از همسر گرامی و فرزندان عزیزشان در دوازدهم فروردین سال ۱۳۷۲ در طهران به ملکوت ابدی صعود فرمودند.

ایشان دارای چهار فرزند (دو دختر - دو پسر) می‌باشند. هم‌چنین چهار برادر و یک خواهر به انضمام فرزندان‌شان، این خانواده مُنسجم را تشکیل می‌دهند. فرد - فرد این خانواده همگان دارای تحصیلات دانشگاهی و از نظر افکار و اطوار و خدمت به درگاه حضرت بهاء‌الله مورد توجه خاص و تحسین جامعه چه بهائی و چه غیربهائی قرار گرفته‌اند.

خواننده گرامی اجازه می‌خواهم دقایقی را به شرح زندگانی پُر بار جناب دکتر طلعت بصری به‌پردازم:

شرح زندگانی من

طلعت بصراری (قبله)

"... در شهر زیبا و سبز و خرم مازندران متولد شدم ... پنج ساله بودم که مرا به مدرسه بنات ... سپردند..."

من هرگز برای زن بودنم کمبودی حس نکردم و اگر از این بابت رنجی بردم بخاطر هم جنسانم بود... بی گمان رضا شاه کبیر و اعلیحضرت محمد رضا شاه حق بزرگی به گردن زنان ایران دارند... من ششمین زنی بودم که در رشته ادبیات موفق به اخذ درجه دکترا شدم... من نخستین بانوی هستم که به سمت معاونت دانشگاهی در ایران برگزیده شدم و نشریات آن روز ایران این خبر را زیر نام اولین‌ها منتشر کردند. در دوران خدمت، نخستین کارم مدیریت دبستان و آخرینش پس از ۳۵ سال خدمت استادی تمام وقت و تدریس در دانشگاه، دانشگاه فرح، دانشگاه سپاه دانش و ... بود.

شرح احوال من در کتاب‌های زنان سخنور، تذکره شعرای معاصر، شاعرانی در ورای مرزها، کتاب چهل و هشت تن، شاعران مازندران و گیلان و چند تذکره دیگر که نامشان در یادم نیست چاپ شده است..."

نگارنده اضافه می‌نمایم، شرح کامل زندگانی استاد طلعت بصراری به قلم خودشان در کتاب "مقام زن از آغاز تاریخ نگاری تا امروز" درج گردیده است. استاد طلعت بصراری در زندگانی انسانی مهربان، متواضع و باگذشت بود. اگر از شخصی بی‌مهری می‌دید این مسأله را بین خود و آن شخص به طریق دوستانه و مهربانانه، آن‌هم برای تسکین دل خود در میان می‌گذاشت، بدین سان:

ای دوست

ز سنگ جور تو بی‌مهر و بی‌وفا ای دوست

دل‌م شکسته شد اما چه بی‌صدا ای دوست

منم که یک سرِ سویت به عالمی ندهم
 ولی تو داده‌ای آسان ز کف مرا ای دوست
 تو قدر دوست چه دانی که هست گوهر عشق
 به پیش چشم تو بی قدر و بی بها ای دوست
 منم چو گوهر رخشان میان گوهریان
 چو گوهری نشناسی مرا چرا ای دوست
 کمالِ عشق بُود اعتماد و یکرنگی
 به سوءظن مَشِکَن رونقِ صفا ای دوست
 من از تو شکوه به بیگانگان نخواهم کرد
 که آشنا نکند شکوه ز آشنا ای دوست
 شکایت از تو بجائی نمی برد طلعت
 پذیرد آنچه که باشد تو را رضا ای دوست

دریغ و افسوس کسی که سال‌ها از طریق گفتار، نوشتار گلبانگ مهر و عاطفه سر می‌داد و قلوب مشتاق ارادت‌مندانش را به شور و شیدانی رهنمون می‌کرد، خود بار سفر بَر بست و به جاودانه پیوست.

یاران و رهروانش را عقیده بر آنست، در ایام بهار روحانی و ربیع معانی در حدائق وجود انسانی گل‌هائی نشو و نما می‌نمایند که نفعات مُشکبارشان دماغ جانِ مُحبان دوست یکتا را مُعطر و قلوب مخلصین را مهتَز و ارواح مقرّبین را شاد می‌سازد.

این نفوس نفیسه با آن‌که در جمع چون شمع روشنی می‌بخشند، ولی خود با تمامی وجود در عشق محبوب خویش گریان و سوزاندند و حتی خاکستری هم از خود به جا نمی‌گذارند.

هرگاه به تقدیر الهی از روی لطف و مرحمت در میقات محتوم، این گل‌های معطر بدیع‌الالوان را پَر پَر نماید باز به عنایت حضرت احدیت بوی خوش آنان در بسیط غبراء منتشر می‌شود: آثارشان جاودان و صفحات تاریخ به ذکر و

ثنایشان مزین می‌گردد.

در این قرن نورانی که فصل بهار روحانی الهی است، در گلشن معرفت حضرت بهاءالله معدود نفوسی پرورش یافته و در دبستان روح افزای تعالیم بدیع‌اش تربیت شده‌اند که مثل و شبهشان را چشم ابداع ندیده است. محنت و آسایش، غم و شادی، نعمت و نعمت نزدشان یکسان است، گلیم و بوربای ملکوت را به سلطنت ناسوت ترجیح دهند و "رضای دوست را به دو جهان ندهند."

در این عالم ساعات گران‌بهای عمر را ضایع نگذارند و صرف خدمت به امر الهی نمایند و انفاس طیبیه حیات فانی را در ثنای آن دلبر رحمانی برآرند و چون قفس تن شکسته شود و عندلیب روح به پرواز آید، در عالم بقا بر شجره طوبی به الحان خوش در ثنای مقصود امکان و محبوب لامکان به تغنی پردازند، و از جمله نادر نفوس مخلصه و آیت منقطعه متواضعه جناب دکتر طلعت بصاری (قبله) بودند که نام نامیشان و رفتار و اعمال و خدماتشان در اذهان و قلوب احتیای الهی ثبت و پایدار مانده است.

چند سال قبل قطعه شعری را که ملاحظه خواهید فرمود جهت آن جوهر وجود سرودم که به لطف، مورد قبولشان قرار گرفت.

آن‌که در بین ادیبان مُشهرتر در عالم است

در حریم فضل و دانش اعلم و هم اعظم است

آن‌که پوران‌دُخت را در شاهنامه زنده کرد

بوی اشعارش بسانِ عطر و بوی سرخ ورد

طلعت بصاری است

سیندخت و چهارزاد و دختر خاقان چین

شنبلیله و آرزو، گلنارها، بساز آفرید

شد هویدا و در ایران از نهان آمد عیان

هم‌چو خورشیدی فروزان پُر درخشش در جهان

طلعت بصری است

آن‌که شیرین را به شیرینی شرابی تازه داد

آن‌که روح تازه‌ای در جان شیرین‌ها نهاد

روشنک، گلنار را در این میان پاینده کرد

هیچ‌گاهی او نشد آزرده از گرما و سرد

طلعت بصری است

هست در خدمت هماره مهربان و بس شفیق

چهر شیرین را دگر بار او در اشعاری عمیق

از میان شاعران چون برگ گل عریان نمود

نام شیرین را دوباره زنده و رخشان نمود

طلعت بصری است

آن‌که دانشگاه جُندی در کتابی بس قطور

زنده و جاوید دفتر کرد، با عشق و غرور

آن‌که در خدمت به نسوان پیشگامی‌ها نمود

آن‌که پیر توس را در زندگانی می‌ستود

طلعت بصری است

او نخستین زن در ایران است در علم و ادب

کرده کوشش بهر نسوان در تمامی روز و شب

بُرده اندر زندگی بسیارها رنج و تَسَب

تا کنند در پارسی زیبنده‌تر شعر و ادب

طلعت بصری است

آنکه در فعل و به معنی جاهد و با پشتکار

در پژوهش در نگارش هست آگه، هوشیار

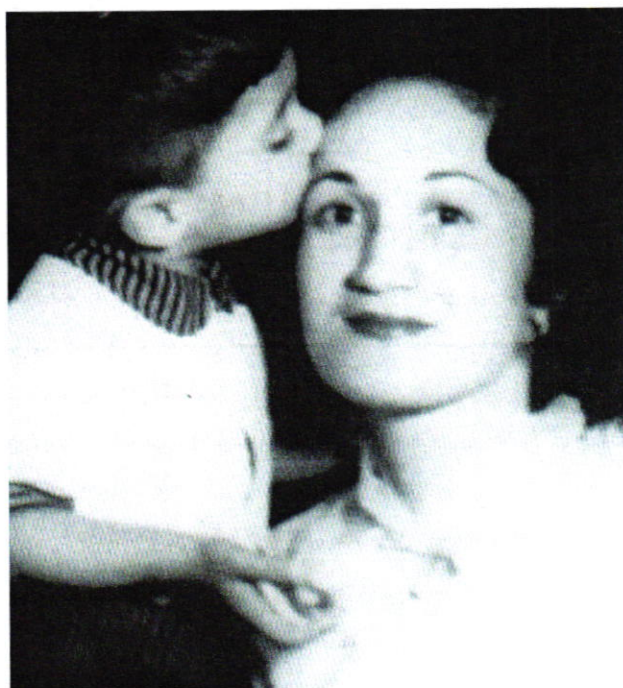
در پی مشکل گشودن بی شمار و بی قرار

جستجوگر در پژوهش ها همواره خویش کار

طلعت بصری است

بار الها نام طلعت را چو شیرین زنده دار

نام و آثارش به فرهنگ و ادب پاینده دار



عکسی از ایشان همراه فرزند، فرید

متن صحبت دکتر مینو قبله، دختر دکتر طلعت بصری در مراسم خاکسپاری ایشان

الله ابهی

با تشکر از حضور چند تن معدود از بستگان نزدیک و حضور مجازی بسیاری از اعضاء خانواده و دوستان بسیار مهربان و عزیز در سراسر دنیا برای وداع ابدی با مادر بی‌مانند و گرانقدر و خواهر عزیزمان استاد ارجمند دکتر طلعت بصری (قبله) در این محفل دعا گیرد هم آمده‌ایم.

این بانوی بی‌مانند در عین زیبایی، ظرافت و لطافت، شجاع و با عزم پولادین، بسیار سخت کوش و پُر کار و به شهادت بستگان و هم‌وطنان برای همه مادری دلسوز و مهربان و وفادار و فداکار بود. از غم هیچ کس غافل و از محنت هیچ کس بی‌غم نبود و لحظه‌ای برای خدمت آرام و قرار نداشت. نیروی خستگی‌ناپذیرش برای خدمت صمیمانه و بی‌ریا به هم‌نوع، بخصوص به شاگردانش زبانزد خاص و عام و مورد تحسین و ستایش همگان بود. تلاش و کوشش او برای فراهم آوردن رفاه و آسایش و زندگی بهتر برای بسته و هم‌پسته و وابسته وقفه‌ای نداشت. خانه ما همیشه با روی گشاده نه‌تنها آماده پذیرایی از بستگان و دوستان و آشنایان، بلکه مقرّ و مأمنی برای بی‌نویان بی‌خانمان و تهیدست بود.

برای حفظ و بقای فرهنگ و ادبیات سرزمین مقدّس ایران سخت می‌کوشید. آموزش و اثبات و احقاق حقوق مساوی زنان با مردان سرلوحه فعالیت‌های دینی و مدنی او بود. برای تعلیم اخلاق روحانی جوانان لحظه‌ای از پا ننشست.

نامش به نیکی و خیرخواهی زنده و جاودان است. روح پاکش قرین

مقدّسین باد. یا بهاء‌الابهی

به قلم: خانم دکتر مینو قبله پریست

الله ابهی

مادر من، "مامان"، "خانم قبله"، "طلعت خانم"، "خانم دکتر بصاری"،
 "تخلص: طلعت"، که بود؟

"بهر پروردن ما زحمت بسیار کشید."

- بانویی بی‌مانند و محترم، ستارهٔ آسمان ادب و فرهنگ ایران زمین.
- در عین کمال زیبایی، ظرافت، لطافت و قلب رئوف، شجاع و با عزم پولادین بود و بسیار سخت‌کوش و پُرکار و به شهادت بستگان و دوستان و هم‌وطنان برای همه مادری مهربان و دلسوز و وفادار و فداکار.
- هم خود در وظیفه‌شناسی نظیر نداشت و هم از روی عشق به او، از او نافرمانی نمی‌شد و بدین ترتیب همهٔ امور بی‌دغدغه و به آرامی می‌گذشت.
- هیچ‌گاه از رنج و محنت دیگران بی‌غم نبود و لحظه‌ای برای خدمت‌قرار و آرام و در گشاده دستی همتا نداشت.
- دمی را به بیهودگی از دست نمی‌داد و خواب و خوراک برای او مفهومی نداشت جز برای تجدید قوا به منظور تنظیم امور و انجام کارهای بی‌انتهای.
- هرگز نشنیدم بگویند "خسته‌ام"، "خسته شدم" یا "خسته می‌شوم".
- همیشه با قامت راست و گردن افراشته قدم برمی‌داشت.
- قدرت تمرکز فکری و سرعت او در کارها و تصمیم‌گیری حیرت‌آور بود. در خانه در آن واحد به چندین کار مفید و با هدف مشغول بود که با کمال تعجب همیشه دست‌آورد دلخواه داشتند.
- هیچ‌گاه و در هر موقعیتی درخواست کمک هیچ‌کس را، هر کمکی که باشد، رد نمی‌کرد و نادیده نمی‌گرفت و برای انجام آن سعی بسیار می‌نمود.
- تلاش و کوشش او برای فراهم آوردن رفاه و آسایش و زندگی بهتر برای بسته

- و هم‌بسته و نابسته وقفه نداشت.
- خانه ما همیشه با روی گشاده آماده پذیرائی نه تنها از بستگان و دوستان و آشنایان، بلکه پناه و مأمنی برای بی‌نویان بی‌خانمان و تهیدست بود.
- در بافتنی، خیاطی و بخصوص در گلدوزی (برودری) مهارت داشت. دست پختش بسیار لذیذ و دلپذیر بود.
- در جوانی به ندرت از روی عکس نقاشی می‌کرد که شباهت آن به اصل تحسین‌انگیز بود.
- عاشق گل و زیبایی‌های طبیعت بود و در هر مکانی که دست سرنوشت او را به آنجا می‌کشاند باغچه‌ای از سبزیجات و گل‌های معطر درست می‌کرد و با انگستان زیبای خود به آن‌ها رسیدگی و درون خانه را با آن گل‌ها تزئین می‌نمود.
- نوروز را با دوختن و بافتن البسه نو برای همه اهل خانواده و با گل‌کاری باغچه و گلدان‌ها و "عید دیدنی" بستگان و دوستان، با شور و شوق بسیار جشن می‌گرفت.
- نیروی خستگی ناپذیرش برای خدمت صمیمانه و بی‌ریا به هم‌نوع، بخصوص به شاگردانش زبانزد خاص و عام و مورد تحسین و ستایش همگان بود.
- برای حفظ و بقای فرهنگ و ادبیات غنی و بی‌نظیر سرزمین مقدس ایران سخت می‌کوشید.
- آموزش و اثبات و احقاق حقوق مساوی زنان با مردان سرلوحه فعالیت‌های دینی و مدنی او بود.
- برای تعلیم اخلاق روحانی جوانان از پا نمی‌نشست.
- قبل از انتقال به دانشگاه جندی‌شاپور اهواز، سال‌ها عضو محفل روحانی مرکزی طهران و لجنات مربوطه بود.
- استاد دکتر طلعت بصاری - قبله متخصص در شاهنامه فردوسی، شاعره‌ای با قریحه لطیف متخلص به "طلعت"، محققی دانشمند، نویسنده چندین کتاب و مقالات متعدد در تشریحات مختلف، راهنما و گره‌گشای مسائل خانه و خانواده

- منطبق با تعالیم روحانی بهائی در رادیو ایران و در تلویزیون ملی ایران بود.
- سخنرانی بود زبردست با صدائی رسا و نافذ، و اولین بانویی که در ایران به مقام آکادمیک و غیرسیاسی معاونت دانشگاه برگزیده شد.
 - در سال‌های اخیر زندگی در فرصتی کوتاه به دعوت استاد دکتر احسان یارشاطر برای فرهنگستان "ایرانیکا" همکاری کرد.
 - بنیان‌گذار و گرداننده ماهنامه "پیام بدیع" اخیراً فصل‌نامه "با همکاری لجنه‌ای به همین نام بود و پسرش دکتر فؤاد از هر جهت برای انجام امور این مجله که سی و هشت سال از انتشار آن می‌گذرد کمک بسیار می‌نمود.
 - در سخنی کوتاه: "طلعت خانم" بانویی تحسین‌انگیز و محبوب بود. ایران و ایرانی را می‌پرستید و دوستانی که او را از نزدیک می‌شناختند به او لقب "ملکه دل‌ها" داده بودند.
 - نام این بانوی بزرگ به نکوئی و خیرخواهی و خدمت به همگان زنده و جاودان خواهد ماند.
 - به گفته یار عزیز روحانی ام‌الله مهین خانم افنان در باره مادرم: "مادر گیتی دگر همچو او نژاد."

روح پاکش قرین مقدسین باد. یا بهاء‌الابهی

مینو قبله پرست

افزوده بر نوشته بالا:

چند سال پیش مشترک دیدن پست‌های بسیار زیبای کسی شدم که صاحب سایتی در "یوتیوب" به نام "پیام بدیع" بود. هیچ‌یک از ما هیچ‌گاه تصور ارتباطی بین این سایت همنام با ماهنامه ۳۸ ساله به انتشار مادرم (و لجنه مربوطه) نمی‌کردیم و فکر ما این بود که مطلقاً تصادفی است، تا آن که سفر ابدی مادرم به ملکوت ابهی واقع شد و ما ویدیوی زیبایی ساخته صاحب سایت "پیام بدیع" درباره مادرم را در یوتیوب که آن را به مادرم تقدیم نموده و وی را "استاد عزیز" خود خوانده بود دیدیم.

چه اندازه حیف و تأسف که مادرم از این ارتباط زیبای روحانی آگاه

نشدند که این سبب فرح و سرور بسیار خاطرشان می‌شد. چند سال پیش وقتی درباره این کانال همتام با مجله به مادرم می‌گفتم، بدون آن‌که از هویت و مناسبت صاحب این سایت اطلاع داشته باشند اظهار داشتند:

”هر که هست مرا دوست می‌دارد.“

و این بزرگ‌ترین افتخار و خوشبختی در زندگی مادرم بود که شاگردانش از او راضی بوده، قدرش را بدانند و با یاد وی هیچ‌گاه دست از تحصیل علم و دانش نکشند و برای خدمت به ایرانی بهتر و سربلندتر از پا نشینند.

م. ق. پ.



همراه فرزندان - نینا (سینه)، غریبه، سینو و فواد

زندگی نامه مختصر خانم دکتر طلعت بصری (قبله) علیها رضوان الله
به قلم برادر ارجمندشان جناب دکتر دارا بصری

شرح حال مختصر خواهر ارجمندم، خانم دکتر طلعت بصری (قبله) را برای
دوستان او و ما می نویسم.

دوستان عزیز

کشتی عمر در دریای زندگی در حرکت است. هر از گاهی در بندری لنگر
می اندازد، مسافرائی پیاده می شوند و مسافرائی هم سوار و کشتی عمر به سفر
بی پایان خود در دریای زندگی، ادامه می دهد.

طلعت خانم وقتی مرگ جنینی اش فرا رسید و دنیای تنگ و تاریک آبی
رحم مادر را در ۸ خرداد ۱۳۰۴ خورشیدی در شهر بابل مازندران ترک گفت و به
اصطلاح متولد شد. مثل همه نوزادان، اول بنا به عادت به دنیای تاریک و تنگ
گذشته، گریه سر داد اما بعد وقتی چشمانش به روشنائی دنیای خاکی افتاد، لبخند
زد و از همین جا او نیز سوار بر کشتی عمر، در دریای زندگی به حرکت درآمد.

دوران تحصیلی خود را از سن پنج سالگی شروع کرد و چون در آن زمان
می شد دو کلاس را در یک سال طی کرد، در سن سیزده سالگی کلاس دهم را به
پایان رساند. با انتقال پدر به شهر گرگان و نبودن امکان تحصیل برای دختران در آن
شهر، موقتاً ترکی تحصیل کرد اما با درخواست پدر از رئیس آموزش و پرورش
گرگان، در یک دبستان دولتی به عنوان معلم جانشین و کمک ناظم مشغول کار شد.
پس از یک سال و نیم اقامت در گرگان مجدداً با خانواده به بابل بازگشت و با
اشتیاقی که به تحصیل داشت، با این که دو ماه از سال تحصیلی گذشته بود، با
موافقت رئیس دبیرستان به کلاس یازدهم رفت. شاگرد اول شد و به مدال درجه ۲
علمی نایل آمد.

در ۱۶ سالگی با جناب ابوالقاسم قبله که رئیس دبیرستان شاهپور بابل و مردی تحصیل کرده و مسلمان معتقد بود ازدواج کرد. جناب قبله چون شوق تحصیل را در او دید بزرگترین یار و یاور او در ادامه تحصیل شد. همسر خواهرم دو سال پس از ازدواج تصدیق امر مبارک نمود و یکی از فعالان امر گردید.

کشتی عمر هم چنان در دریای زندگی حرکت می کند، به بندری می رسد، مسافرانی پیاده شده و راه بقا در پیش می گیرند و مسافرانی جدید سوار بر کشتی عمر در دریای زندگی به سفر ادامه می دهند.

در هجده سالگی به استخدام وزارت آموزش و پرورش (اداره فرهنگ آن زمان) درآمد و ابتدا به مدیریت دبستان چهار کلاسه مختلط نجم و پس از یک سال با سمت مدیریت دبستان شاهدخت بابل مشغول کار گردید. وقتی کلاس ششم ادبی در دبیرستان پسرانه شاهپور بابل دایر شد به صورت متفرقه در امتحانات آخر سال شرکت کرد و قبول شد. البته او عاشق رشته پزشکی بود ولی هدف مهم تر و بزرگ تر، ادامه تحصیل بود و چون مشکلاتی پیش آمد راه دیگری را انتخاب نمود و خود را برای رشته ادبی آماده کرد. در سال ۱۳۲۷ به طهران منتقل شدند و به علت بیماری سخت نتوانست در امتحانات رشته طبیعی برای رفتن به دانشکده پزشکی شرکت کند ولی فرصت را از دست نداد و در سال تحصیلی ۲۹-۱۳۲۸ به دانشکده ادبیات دانشگاه طهران رفت و ضمن تحصیل، در دبستان شکوفه و سپس عارف به آموزگاری اشتغال داشت. پس از اخذ درجه لیسانس از آموزش ابتدایی به آموزش متوسطه منتقل شد و در دبیرستان های ضرابی، دکتر فاطمه سیاح به دبیری و معاونت دبیرستان دکتر فاطمه سیاح مشغول به کار گردید.

طلعت خانم چون یکی از ۵ نفر اول دانشکده ادبیات بود بدون گذراندن کنکور، وارد دوره دکتری زبان و ادب فارسی شد و دوره دکتری را سه ساله گذراند، اما با تولد فرزند چهارم و کار در خارج از منزل و مسؤلیت اداره خانه و خانواده، گذراندن تیز دکتری به تأخیر افتاد تا سال ۱۳۴۱، که موفق شد تیز دکتری

خود را با عنوان "چهره شیرین" (با اجازه چاپ آن) بگذراند که بعدها از طرف دانشگاه جندی شاپور اهواز چاپ شد. اینک او ششمین زن در ایران است که به اخذ درجه دکتری در زبان و ادبیات فارسی نایل می‌شود.

پس از اخذ درجه دکتری، از آموزش متوسطه به دانشسرای عالی آن روز که بعداً به دانشگاه تربیت معلّم تغییر نام داد، با سمت استادیاری منتقل شد که در نهایت با درجه استادی تمام وقت بازنشسته و بعد به خاطر بهائی بودن اخراج گردید.

خواهرم طلعت خانم ۹ سال با سمت مأمور خدمت از دانشگاه تربیت معلّم، در دانشگاه جندی شاپور اهواز مشغول خدمت بود. از روان‌شاد جناب دکتر عباس جامعی ریاست دانشگاه جندی شاپور اهواز بسیار راضی و سپاسگزار بود که بدون توجه به "زن بودن" و "بهائی بودن" خواهرم امکانات همه نوع پیشرفت را برایش فراهم نمود و هم در این دانشگاه بود که به مقام اولین زن معاون دانشگاه در ایران دست یافت.

کشتی عمر در دریای زندگی همچنان در حرکت است و به آرامی پیش می‌رود که ناگهان دریای زندگی را طوفانی سخت پدید می‌آید و دریا متقلب می‌شود. در ایران دگرگونی اجتماعی و سیاسی بوجود می‌آید، انقلاب می‌شود، انقلاب به هیچ کس رحم نمی‌کند. بسیاری از مردمان و نیز بهائیان مال و اموالشان به تاراج می‌رود، مصادره می‌شود، شغل و مقام از آن‌ها گرفته می‌شود، از تحصیل محروم می‌شوند، از کار بیکار می‌گردند، رشته‌های پیوند می‌گسلند، پدران و مادران و فرزندان و خواهران و برادران و همسران و آشنایان و فامیل و دوستان از هم جدا می‌افتند و با ترک یار و دیار، آواره این سوی و آن سوی دنیا می‌شوند که شاید محل امنی بیابند.

خواهرم از اهواز به طهران می‌آید. چند روز بعد از انقلاب یکی از دانشجویانش از اهواز تلفنی اطلاع می‌دهد که اگر خانم دکتر می‌توانند، ایران را

ترک کنند زیرا در پی دستگیری او هستند. طلعت خانم در ۲۲ اسفند ۱۳۵۷ ایران را به قصد امریکا ترک می‌کند تا به فرزندان خود دکتر مینو و دکتر فرید قبله که برای گذراندن دوره تخصصی در شهر پاسائیک نیوجرسی در امریکا بسر می‌بردند، به پیوند. به خاطر می‌آورم روزی که عازم امریکا بود از من پرسید: دارا، اگر مرا بگیرند چکار کنم؟ من نگاه در نگاهش دوختم و گفتم: طاهره قره‌العین چه کرد؟ در واقع منظورم این بود که بخاطر بهائی بودن مرگ را باید پذیرفت اگر لازم آمد. دیگر صحبتی در این مورد بینمان رد و بدل نشد. خوشبختانه طلعت خانم بدون ناراحتی از فرودگاه مهرآباد طهران، سوار بر هواپیما، ایران را ترک گفت.

طلعت خانم در ۲۳ اسفند ماه ۱۳۵۷ در امریکا به فرزندان خود می‌پیوندد. دختر دیگر طلعت خانم نینا (منیژه) با همسر و فرزندان به استرالیا می‌روند. فؤاد پسر دیگر طلعت خانم به اتفاق پدر در ایران می‌مانند. فؤاد سال آخر پزشکی را گذرانده بود و می‌بایستی گواهینامه پایان تحصیلات پزشکی‌اش را دریافت می‌کرد و پس از دریافت که با سختی بسیار انجام شد، از راه پاکستان که با مشکلات زیادی همراه بود و خود داستان جداگانه‌ای دارد، به اسپانیا آمد که من هم به اتفاق خانواده در آنجا بودیم. دکتر فؤاد بعداً به امریکا آمد و به مادر و خواهر و برادر خود پیوست.

اما جناب قبله به علت درد شدید پا نمی‌توانست ایران را از راه‌های کوه و کمر ترک کند و در ایران ماند و با برادرم آقای هرمز بصاری به اتفاق خانواده به طهران آمدند و با هم زندگی می‌کردند که بعدها آقای قبله به دلیل تمسک به دیانت بهائی دستگیر و زندانی شد و داستان جداگانه‌ای دارد.

در هر حال خواهرم طلعت خانم در امریکا سوار بر کشتی عمر در دریای زندگی به سفر ادامه داد. خدمات امریش را که بنا به حکمت، چند سالی متوقف شده بود مجدداً آغاز کرد، ضمن این‌که هم‌زمان به خدمات اجتماعی و فرهنگی نیز ادامه می‌داد. (بطور جداگانه به شرح خدمات امری و آموزشی و نیز تألیفات و

آثار او می‌پردازم).

اما در پاسائیک نیوجرسی به اتفاق سایر اجناب موفق به تشکیل محفل روحانی محلی می‌شوند. خواهرم بعد از چندین سال سکونت در نیوجرسی به اتفاق دکتر فؤاد به شهر لَنکستر در کالیفرنیا جنوبی نقل مکان کرد و چند سالی است که در آنجا سکونت دارند. عضو محفل روحانی محلی لَنکستر بودند.

اینک او در مرز ۹۰ سالگی قرار دارد و هم‌چنان به فعالیت امری و فرهنگی خود ادامه می‌دهد، بخصوص در انتشار مجله پیام بدیع که از ۳۸ سال قبل از نیوجرسی شروع شده بود سخت کوشا است.

حالا مدتی است که طلعت خانم کم کم توان خود را از دست می‌دهد. گرچه به آهستگی حرف می‌زند ولی تقریباً همه‌چیز را می‌فهمد و هشیار است، اما دیگر قدرت راه رفتن ندارد و به سختی با صندلی چرخ‌دار حرکت می‌کند. چند بار به دلایل مختلف به بیمارستان منتقل می‌شد و به خانه باز می‌گشت. آخرین باری که از بیمارستان به خانه بازگشت که البته با محدودیت‌های ناشی از ویروس کرونا همراه بود، دیگر بسیار ضعیف شده بود و آخرین باری که ما برای دیدارش به منزلشان رفته بودیم در بستر بیماری آرمیده، چشمانش بسته و در حالت خواب بود. دکتر فؤاد گفت دست‌هایش سرد است، گرچه بدنش عرق می‌کند. دکتر فؤاد سال‌ها در همه احوال از او نگهداری و نگهداری می‌کرد. گاه‌گاهی دکتر مینو از فلوریدا و دکتر فرید از آریزونا به دیدار مادر می‌آمدند. نینا هم قبل از عالمگیر شدن کورونا برای دیدن مادر از استرالیا به امریکا می‌آمد اما در دوران کورونا، محدودیت‌های کشور استرالیا برای سفرهای داخلی و خارجی، مانع از آمدنش شد.

اینک خواهرم در مرز ۹۶ سالگی قرار دارد و کم کم کشتی عمر در دریای زندگی به بندری نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و بالاخره لنگر می‌اندازد. نام این بندر، وداع با زندگی خاکی است و زمان لنگر انداختن سحرگاه روز جمعه ۱۸ سپتامبر ۲۰۲۰ میلادی است. طلعت خانم دست در دست پسرش دکتر فؤاد با تسلیم محض

و صورتی آرام، به اراده الهی، کشتی عمر را ترک می‌کند و سفرش در دریای زندگی پایان می‌گیرد. مرگ زندگیِ خاکی‌اش فرا می‌رسد و راهی عالم ملکوت می‌شود و زندگی تازه‌ای را آغاز می‌کند، زندگی در پرواز، اینک روح بزرگ او در ملکوت ابهی در پرواز است.

یک هفته بعد مراسم خاکسپاری انجام شد. در این مراسم به خاطر بیماری کورونا، فقط عده بسیار کمی حدود ۱۱ نفر می‌توانستند حضور داشته باشند و در حدود نیم‌ساعت می‌بایستی برنامه خاکسپاری انجام شود. البته بعضی از دوستان و فامیل مراسم خاکسپاری را از طریق Zoom دیدند.

در مراسم خاکسپاری که در روز جمعه ۲۵ سپتامبر ۲۰۲۰، ۱۷۷ بدیع در شهر سانتامونیکا انجام گرفت، من عهده‌دار اداره جلسه بودم. چندین مناجات و لوح به وسیله دکتر مینو، دکتر فرید و دکتر فواد، افشین بصراری و نوه‌های طلعت خانم تلاوت شد. کلمات مکنونه را من خواندم و جناب علاءالدین قدس جورابچی نماز میت را برگزار کردند. دکتر مینو نیز مطالبی راجع به مادر عزیز خود نوشت و خواند. اگر در این شماره پیام بدیع چاپ شود مناسب خواهد بود.

با صحبتی که در مراسم خاکسپاری کردم، این نوشته را به پایان می‌برم.
بزرگ خانواده بصراری از شجره جناب بصرار و شاخه آقای عطاءالله بصراری و خانم بلقیس بصراری، یعنی خواهر ارجمندم، بزرگ بانو، دکتر طلعت بصراری - قبله، مادر، مادربزرگ، خواهر، عمه و خاله، رخت از جهان نیستی برگرد و به جهان هستی و روحانی صعود نمود و اینک روح پرشکوهش در آسمان الهی در ملکوت بقا استقرار یافت. جسم خاکی فناپذیرش را به خاک می‌سپاریم از آنجا که آمده بود و روح فناپذیر و جاودانی‌اش به ملکوت راز پرواز کرد از آنجا که به او هدیه شده بود.

گرچه خود محتاج تسلیم ولی در این جمع کوچک همه به هم تسلای خاطر می‌دهیم. متأسفانه به دلیل بیماری کورونا اجازه جمع شدن بیش از یازده نفر

را نداشتیم و در زمانی کوتاه، می‌باید مراسم خاکسپاری انجام شود. لازم می‌دانم از همه فرزندان طلعت خانم، عزیزان: نینا جان، دکتر مینو و دکتر فرید که هرکدام به نحوی در خدمت مادر بودند سپاسگاری کنم و بخصوص از دکتر فؤاد عزیز که در همه احوال و در طول سال‌های زیادی در کنار مادر بود و به او رسیدگی همه‌جانبه می‌کرد تشکر صمیمانه و از روی قلب داشته باشم. مسلماً آجرش در درگاه الهی عظیم است.

از همه فامیل و دوستان و آشنایان که در این روزهای سخت به صورت تلفن و فیس بوک و از رادیو و تلویزیون و غیره همراه و همدل بودند سپاس فراوان داریم.

دارا بصاری

* * *

انتخاب چند بیت از شعر "شیفته" وصف‌الحال است:

دلم سوزانِ داغی پُرلهیب است	درونم آتشی تلخ و غریب است
نه‌زاید چون تو دیگر مادرِ دَهر	چنین بانویِ روشن، بی‌رقیب است
عجب خورشید دانش رفت از دست	دگر دنیا ز چون تو بی‌نصیب است
مبارک باشد آزادی از این بند	دگر هنگام وصلت با حیب است

"شیفته"

در زمینه شعر و شاعری:

خواهرم طلعت خانم با این‌که بسیار شعر سروده و شعرهای نابی هم سروده و بعضی از آن‌ها در نشریه ماهانه صائب از انتشارات انجمن صائب و سایر مجلات درج گردیده و تعداد زیادی از آن‌ها در ایران در یورش پاسداران به خانه مسکونی در طهران به یغما برده شده، اما خود را شاعر نمی‌داند!!

اخیراً کتاب شعری از او در لس آنجلس بچاپ رسیده است. مناسب است چند شعر از او را بخوانیم:

کجاست؟

فرار کرده ز چشم تر من امشب خواب
 چگونه می‌رودم غم؟ بسا غم و حسرت
 نه همدلی کنه بگویم به او ز دلتنگی
 نگاه خسته من جوید آن نگاری را
 نشسته است به روز سه دلم از هجر
 مرا که بود دلی پُرتوان به زهره شیر
 نه پای آنکه گریزم از این دیار خراب
 رسد به گوش به هر لحظه شوم‌تر خبری
 اسیر پنجه تقدیرم و رهسای نیست
 هزار درد به دل باشدم، زبان خاموش
 چگونه دل پَنهم بسر جهان بی‌بنیاد
 دلم ز شیخ و ز تزویر او گرفت، گرفت
 کجاست بلبل دستانرا، کجاست، کجاست؟
 جهان گر شده جولانگه خسان، گرگان

مگر که لطف بها دستگیر و یار آید

که هیچگه ندهد سود "طلعتنا" تب و تاب

شیرازِ پُر آواز (۱)

بود آبا که دوباره شبِ شیراز ببینم
 قبلهٔ اهلِ دل آن شهر پُر از راز ببینم؟
 سر به پایش بنهم، بوسم و بویم خاکش
 سروِ نازِ اِرم و رُسته گلِ ناز ببینم؟
 بوی نارنج و بهارش بنوازد جان را
 نرگس و سرخ گل و نسترنش باز ببینم؟
 آبِ رکنی که بر او رشک بَرَد آب حیات
 بُودش دور ز هر دیدهٔ غمناز ببینم؟
 نقدِ جان را چه بها باشد و ارج ای یاران
 گر شود خانهٔ آن دلبرِ طناز ببینم
 جان بیاساید از اندوه فراق و رنجش
 گر علیرغمِ عدو بازش با ناز ببینم
 شهر عشق و ادب و شوکت و جاه است آنجا
 تختِ جمشید فلک قدرِ سرافراز ببینم
 یارب اینک مددی تا که به بال شهباز
 روم آرامگه شاعرِ شیراز ببینم
 بشنوم بوی خوش عشق ز خاکِ پاکش
 دفتر "عاشق مرغان خوش آواز" ببینم
 کی کشم دست ز دامان تو ای معدنِ حُسن
 همچو سعدی پس از این هجره گُرت باز ببینم
 "طلعتا" فاش بگویم که به جانِ پاکان
 رسد آن روز که شیراز پُر آواز ببینم

“مستقبل ایران”

ایران که پرستشگه مردان خداست مستقبل او پُر از شکوه است و صفاست
بر مَجِدِ وی از چشم جهانی خیره است زان روست که مهد و مولد امر بهاست

* * *

“خورشید حقیقت”

خورشید حقیقت چو از ایران سر زد بر جسم جهان پرتو جانپرور زد
طهران که خداش مَطَّلَعِ صلح نمود بَرِ فَرَقِ خود از فخر و غرور افسر زد

* * *

“رضای دل”

ای “طلعت” تو قبله نمای دلِ من وی هر نگهت طرفه بلای دلِ من
می‌سوزم و شادم که رضای دلِ توست تو از چه نسازی به رضای دلِ من



به همراه اعضای محفل تهران سال ۱۳۴۶

تضمین غزل منسوب به جناب طاهره قره‌العین

گرفتم آنکه توان بست پای دریا را نمی‌توان ز تپیدن گرفت دل‌ها را
 بهل حکایت مجنون و حُسن لیلا را "اگر به باد دهم زلف عنبرآسا را
 اسیر خویش کنم آهوان صحرا را"

به چشم مست و خماری نگارِ ماهوشم که بُرده مستیش از سر، قرار و تاب و هُشم
 به دوستی که نفس جز به یاد او نکشم "اگر به نرگس شهلائی خویش سورمه کشم
 به روز تیره نشانم تمام دنیا را"

به صافی و به صفا و به پاکی نمِ صبح به روی آینه فام و به چهرِ خرم صبح
 که زخم شب بپذیرد شفا ز مرهم صبح "برای دیدن رویم سپهر هر دم صبح
 برون برآورد آئینه مُطلا را"

منم منادی صلح و سلام پیروزی پیام‌آور شادی چو پیک نوروژی
 مرا که کیش بُود عشق و مهرآموزی "گذارِ من به کلیسا فند اگر روزی
 به دین خویش بزم مردمان ترسا را"



به همراه همسرشان جناب قبله و
دو دخترشان نینا و مسیو

وضع خانوادگی: دست نوشته خواهرم خانم دکتر طلعت بصری (قبله) نامم "طلعت" نام خانوادگی بصری (قبله) فرزند مرحومان بلیقیس و عطاءالله، متولد هشتم خرداد ۱۳۰۴ خورشیدی، محل تولد بابل مازندران. نوه پسری حاج میرزا محمد باقر رشتی متخلص به بصر که از مبلغان و گویندگان و سرایندگان بنام زمان خود بوده و شرح حالشان در تذکره شعرای قرن اول بهائی. در مصابیح هدایت و ظهورالحق و کتاب غیربهای سخنوران کور (در چاپ دوم، شاعران روشندل، تألیف آقای علی اکبر مشیرسلیمی) درج شده است. در شانزده سالگی با آقای سید ابوالقاسم قبله که مردی تحصیل کرده و مسلمان بود ازدواج کردم. آقای قبله پس از دو سال به امر مبارک مؤمن گردید. مردی مهربان و علاقمند به خانواده و در تمام مراحل زندگی بهترین کمک و یاور من بود و با این که در یک خانواده مسلمان متعصب یزدی به دنیا آمده بود، بسیار روشنفکر و دارای سعه صدر بود و حتی پیش از بهائی شدنش به اصل تساوی حقوق زن و مرد معتقد و رفتارش نسبت به من بسیار احترام آمیز و با محبت بود. روحش شاد که از او بسیار سپاسگزارم.

دارای ۴ فرزند هستم، دو پسر و دو دختر:

۱ - منیژه (نینا)، دارای تحصیلات در سطح PHD، همسر آقای دکتر ربیع مؤدت استاد دانشگاه پهلوی شیراز و دانشگاه پرت استرالیا، دارای سه فرزند است: دکتر نسیم مؤدت که علاوه بر پزشک عمومی بودن دارای PHD نیز می باشد. دکتر نهال مؤدت که علاوه بر پزشک عمومی بودن دارای PHD نیز می باشد. مهندس نوید مؤدت که دوره PHD خود را در رشته کامپیوتر گذرانده است.

۲ - دکتر مینو پریست (Priest) پاتولوژیست، همسر آقای دکتر استیو پریست (کاردیولوژیست) است. مینو دارای دو فرزند است که هر دو پزشک هستند (نیکا و استفن (امید)).

۳ - دکتر فرید قبله متخصص داخلی و دارای دو فوق تخصص در ریه و بیماری‌هایی که دوران بحرانی را می‌گذرانند می‌باشد. با همسرش خانم پونه دارای دو فرزند هستند که هر دو وکیل هستند (سینا و ژریا).

۴ - دکتر فؤاد قبله پزشک عمومی که در همه حال همدم و همیار من است. هر سه فرزند پزشک فارغ‌التحصیل دانشکده پزشکی دانشگاه طهران هستند. از هر چهار فرزندم که بسیار درس‌خوان و معقول و مؤمن هستند بسیار راضی بوده و هستم.

از پدرم که همیشه مشوق من بوده و اصل تساوی حقوق زن و مرد را از کودکی به من تعلیم دادند، از مادرم که شدیداً مواظب تحصیل فرزندان بودند و هنگام تحصیل من در بچه‌داری و خانه‌داری نیز به من کمک می‌کردند، از مادر بزرگم خانم خدیجه عزیزی - که خدا همگان را بیمارزد - و از همه بیشتر از آقای سید ابوالقاسم قبله همسرم، سپاسگزارم و از روح بزرگوارشان کمک می‌طلبم که از من راضی باشند.

ناگفته نماند که آقای قبله گرفتار عوانان جمهوری اسلامی و زندانی اوین و متحمل شکنجه بسیار شدند. سید مسلمان بودند که خود بهائی شدند، ولی شهیدش نکردند. پس از آزادی از زندان (با ضمانت برادرم آقای هرمز بصاری) و مصادره اموال منقول و غیرمنقول همسر و فرزندان، به مدت ۱۴ سال، هر بار به عناوین مختلف او را به کمیته می‌بردند و از او مطالبه ۱/۵ میلیون تومان حقوق دریافتی از دولت می‌نمودند و سرانجام پس از ۱۴ سال دوری از همسر و فرزندان، در سال ۱۳۷۲ خورشیدی، سیزدهم نوروز صمود نمودند و روح بلندش به حق پیوست. البته در مدتی که دور از ما بودند با برادرم و خانواده‌اش در طهران زندگی می‌کردند که از آنان نیز متشکرم.

این نکته هم گفتنی است که اگر من همه‌جا با نام خانوادگی پدر شناخته شده هستم، به این علت است که آقای قبله برخلاف بسیاری از مردان گفتند "من

نمی‌خواهم نام خانوادگی من (قبله) نام فامیلی شما را تحت الشعاع قرار دهد." این است که در ایران همه مرا به نام بصری شناخته و می‌شناسند.

خدمات و فعالیت‌های امری خانم دکتر طلعت بصری:

- ۱ - در بابل مازندران:
 - شرکت فعالانه در تشکیلات امری و شرکت در کلاس‌های امری و مطالعات امری از نوجوانی؛
 - عضو لجنه تعلیم و تربیت بابل؛
 - عضو لجنه تبلیغ بابل؛
 - شرکت در کانونشن ملی جوانان؛
 - شرکت در کانونشن ملی امام‌الرحمن؛
- ۲ - بعد از انتقال به طهران:
 - عضو لجنه تصویب تألیفات امام‌الرحمن؛
 - ناطق و مبلغ مصوّب محفل مقدّس روحانی ملی طهران؛
 - ناظم احتفال جوانان؛
 - عضو محفل مقدس روحانی طهران؛
 - سخنرانی در کنفرانس‌های مختلف؛
 - چاپ نکاتی چند از بهجت‌الصدور از طرف لجنه ملی مطبوعات امری ایران.
- ۳ - بعد از انتقال به امریکا، در شهر پاسائیک نیوجرسی:
 - تشکیل و عضو محفل مقدس روحانی پاسائیک؛
 - عضو کمیته الفت و تزئید معلومات به زبان فارسی؛
 - از خادمان مجله پیام بدیع با ضمیمه نونهالان و جوانان؛
 - شرکت و سخنرانی در کنفرانس‌های دوستانه فرهنگ و ادب ایران، راجع به این مطالب:

- فرهنگ ایران و تأثیر آن در جهان (در کتاب پیک دوستداران چاپ شد)؛
- جایگاه نعیم در شعر فارسی؛
- فارابی موسیقی دان؛
- لوح مبارک دنیا؛
- تطوّر نثر فارسی؛
- در مجمع عرفان؛
- رساله سیاسیّه در گرین ایگر؛
- لوح مبارک سلطان در لوهلن؛
- در لندنک سویس: نقش زن در تبلیغ و مهاجرت در لوهلن؛
- جناب طاهره و زنان بهائی شاعر (در خوشه‌ها چاپ شد).
- در البرتا کانادا؛
- تدریس در مدرسه تابستانه سیلورلیک Silver Lake .
- ۴ - چاپ مقالات مختلف در:
- مجله عندلیب؛
- کتاب از سیاه چال طهران تا وحدت عالم انسانی (از انتشارات مجله پیام بدیع)؛
- مجله پیام بدیع؛
- ترجمه سرگذشت ماریون جک و جناب قدوس در قسمت نونهالان و نوجوانان ضمیمه مجله پیام بدیع.

فعالیت‌های اداری، اجتماعی، آموزشی و فرهنگی:

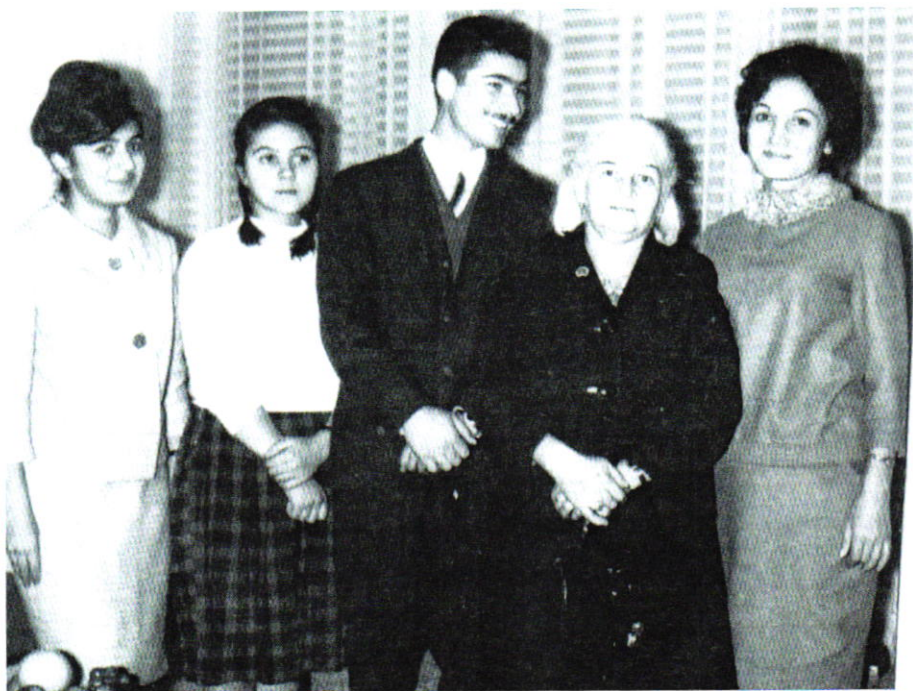
- ۱ - مشاغل اداری و آموزشی خانم دکتر طلعت بصری:
- مدیریت دبستان‌های نجم و شاهدخت بابل؛
- آموزگاری و دفترداری دبستان عارف طهران؛

- آموزگاری دبستان شکوفه طهران؛
- دبیری دبیرستان نوبادگان ضرابی؛
- دبیر و معاون دبیرستان دکتر فاطمه سیاح و دبیر حق‌التدریسی دبیرستان مرجان طهران؛
- استادیار، دانشیار و استاد تمام وقت دانشگاه تربیت معلّم (دانشسرای عالی)؛
- استاد حق‌التدریسی دانشگاه فرح (مدرسه عالی دختران)، دانشگاه سپاه دانش (دانشسرای عالی سپاه دانش)، مدرسه عالی بازرگانی طهران؛
- استاد مأمور خدمت از طرف دانشگاه تربیت معلّم در دانشگاه جندی شاپور اهواز به مدت ۹ سال با سمت‌های زیر:
- مؤسس و مدیر گروه زبان و ادب فارسی؛
- معاون (بدون رئیس) دانشکده علوم تربیتی؛
- رئیس اداره امور دانشجویی دانشگاه؛
- معاون دانشجویی دانشگاه؛
- رئیس مرکز آموزش مکاتبه‌ای دانشگاه؛
- مسؤل کلیه فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی دانشگاه.
- ۲- فعالیت‌های اجتماعی خانم دکتر طلعت بصری:
- ریاست جمعیت ایرانی طرفدار سازمان ملل متحد شعبه خوزستان؛
- ریاست گروه بررسی مسائل ایران؛
- دبیر انجمن مدیریت خوزستان؛
- مشاور سازمان زنان ایران.
- ۳- تألیفات خانم دکتر طلعت بصری:
- دستور زبان فارسی (مخصوص رشته زبان و ادب فارسی دانشگاه)؛
- دستور مختصر زبان فارسی؛
- نمونه‌های تجزیه و ترکیب؛

- زند دخت (از پیشروان نهضت آزادی زنان)؛
- گفت و گو؛
- نام آهنگ‌ها و دستگاه‌های موسیقی ایران؛
- چهره شیرین؛
- دُرّ دری به اتفاق جناب دکتر ضیاءالدین سجادی؛
- زنان شاهنامه؛
- برگزیده دُرّ دری؛
- سبک‌ها و مکتب‌های ادبی ایرانی و اروپایی.
- ۴ - سخنرانی‌های انجام شده خانم دکتر طلعت بصری:
- در ایران:
- نوروز و مراسم آن، در کنگره تاریخ و فرهنگ ایران منعقد از طرف وزارت فرهنگ و هنر در موزه ایران باستان؛
- زن در شاهنامه، در کنگره تاریخ و فرهنگ ایران در دانشگاه تربیت معلّم؛
- کودک در شاهنامه، در دانشگاه تربیت معلّم؛
- زن در زمان هخامنشیان، در دانشگاه تربیت معلّم؛
- زن در زمان ساسانیان، در دانشگاه تربیت معلّم؛
- کتاب و کتابخانه در زمان ساسانیان، در دانشگاه تربیت معلّم؛
- شهریار در ایران، در دانشگاه تربیت معلّم؛
- فرهنگ ایران و تأثیر آن در جهان، در دانشگاه جندی شاپور؛
- فارابی موسیقی‌دان، در دانشگاه جندی شاپور و چاپ شده در یادنامه فارابی از انتشارات دانشگاه جندی شاپور و مجله میراث ایران در امریکا؛
- زندگانی ابوریحان بیرونی، به مناسبت هزارمین سال تولّد او در کنگره جهانی ابوریحان منعقد در دانشگاه جندی شاپور.
- در امریکا:

- راجع به جناب ظاهره قره‌العین در کلوب رتاری لس‌آنجلس؛
- درباره نفوذ واژه‌های فارسی در زبان عربی، در کانون سخن در شهر سانتا مونیکا - کالیفرنیا؛
- سخنرانی‌های مختلف در زمینه فرهنگ و ادب ایران در شهرهای ایالت‌های مختلف امریکا مثل نیویورک، بوسطن، هوستون و غیره.
- ۵- مقاله‌های مندرج در مجله‌ها:
 - چهره شیرین، در مجله سخن؛
 - امیر پازواری، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه آذربادگان و در مجله کاوه چاپ آلمان؛
 - زن در نظر شاعران، در مجله هلال پاکستان؛
 - اصطلاحات موسیقی در دیوان شمس، در مجله دانشگاه تربیت معلم؛
 - اصطلاحات موسیقی در دیوان رودکی، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه جندی شاپور و مجله میراث ایران در امریکا؛
 - اصطلاحات موسیقی، در جشن‌نامه استاد مدرس رضوی از انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی و مجله میراث ایران در امریکا؛
 - زن و آزادی، در مجموعه‌ای از انتشارات دانشگاه جندی شاپور.
- ۶- خدمات و فعالیت‌ها در رسانه‌های عمومی (رادیو، تلویزیون و مجله):
 - مشاور برنامه زن و زندگی در رادیو ایران؛
 - مجری برنامه‌یی زیر عنوان "تجلی زن در جهان دانش و هنر و تاریخ" در تلویزیون ملی ایران؛
 - مصاحبه از طرف رادیو و تلویزیون سراسری ایران و خوزستان، رادیو طهران و رادیو کرمانشاهان در زمینه‌های مختلف فرهنگ و هنر و زنان و شعر و جوانان؛
 - مصاحبه از طرف بعضی مجله‌های ادبی و اجتماعی مثل مجله اطلاعات هفتگی، کاوه و غیره و نیز در بعضی مجلات منتشره در لس‌آنجلس؛

- چاپ مقاله‌های مختلف در مجله‌های ره‌آورد، ایران‌مهر، کاوه؛
- انجام برنامه‌های مستمر در رادیو صدای ایران؛
- انجام مصاحبه و برنامه‌های غیرمستمر در رادیوها و تلویزیون‌ها؛
- عضو هیئت تحریریه مجله میراث ایران.
- ۷- درج شرح حال در کتاب‌های مختلف:
- زنان سخنور (تألیف آقای علی اکبر مشیرسلیمی)؛
- تذکره شعرای معاصر (تألیف آقای عبدالحمید خلخالی)؛
- چهل و هشت تن (از انتشارات انجمن ادبی طهران)؛
- یکی از شماره‌های نشریه انجمن ادبی صائب)؛
- سالار زنان ایران (از انتشارات مهر ایران در واشنگتن - امریکا).



به همراه مادر، برادر (دانا) و دختران سنا و سوسو

به قلم: سرکار خانم مهین افنان

به یاد دوست

ای هُدْ هُدْ صبا به صبا می فرستم
 بنگر که از کجا به کجا می فرستم
 حیف است چون تو طائری در خاکدان غم
 زین رو به آشیان وفا می فرستم

سرکار خانم دکتر طلعت بصاری (قبله) انسانی والا، دانشمندی عالی مقام، نویسنده و شاعری توانا، عارفی بزرگ و پیرو مکتب قره‌العین بودند. شعری با موضوع "مُنَادی صلح" سروده‌اند که حقیقتاً یک شاهکار ادبی است. منش و خصائل نیکوی اخلاقی‌شان نشانگر شخصیت بارز و همت والای ایشان بود. از زیبایی صورت و سیرت هر دو بهره داشتند. گویی همه استعدادهای عالی در وجود نازنینشان تجلی داشت. حضورشان در جمع باعث رونق و گرمی بود. خاطرات دلپذیرشان فراموش نشدنی است. در حقیقت یک شخصیت استثنائی بودند. این بیت شعر گویای این حقیقت است:

صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
 در هنگام سفر روحانی دستشان در دست فرزند برومند دکتر فؤاد قبله بود
 و با صدای ملکوتی دختر عزیزشان نینا خانم مؤدت (قبله) که لوح احمد را تلاوت
 نموده و در نوار ضبط شده بود، از این عالم فانی رستند و به جهان جاودانی
 شتافتند. در این هنگام فرشتگان آسمان این بانوی فرشته‌صفت را همراهی نموده که
 روح پاک و مقدسشان بتواند سبکبال به سوی معبود حقیقی پرواز نماید. سکون و

آرامش چهره نورانی و زیبایشان به فرزندان عزیز چنین نوید می داد:
 از این قفس تنگ پر و بال گشودم پرواز به سرمنزل معبود نمودم
 در این جا بجاست که از زحمات پی گیر و محبت های شایان فرزند
 دلبدشان دکتر فؤاد قبله که در جانفشانی و فداکاری با کمال محبت و صفا به
 ایشان همیاری نمودند و پروانه وار در خدمتشان بودند که رنج ناتوانی را کمتر
 احساس کنند تشکر و قدردانی نموده و خطاب به ایشان بگوئیم:
 "آفرین بر تو که شایسته هر تحسینی"
 روح پرفتوحشان در ملکوت ابهی شاد و یادشان در قلوب خویشان و
 دوستان پاینده و پایدار.



به همراه فرزندان فؤاد

برگرفته از مجله آزادی - شماره ۱۳۰

به قلم پروفیسور هوشنگ نهاوندی - بروکسل

یادی از دکتر طلعت بصاری

دوست گرامی آقای پاریزی عزیز

با کمال محبت و لطف از من خواستید که چند سطری درباره همکار دانشگاهی ارجمند، خانم دکتر طلعت بصاری که به تازگی درگذشت، بنویسم. حتماً دیگران درباره مراتب علمی ایشان خواهند نوشت. استاد ادب فارسی، شاعری خوش فریحه و مخصوصاً متخصص فردوسی و شاهنامه بود که این نکته بر خوانندگان مجله پُر ارزش شما پوشیده نیست.

نکته‌ای که می‌خواستم در این جا به آن اشاره کنم و شاید بر بسیاری پوشیده باشد، نقش این همکار دانشمند در تشکیل و فعالیت "گروه اندیشمندان" بود که از نیمه دهه ۱۹۷۰ تا آخرین روزهای دوران پهلوی نقشی مهم داشت. به هنگام پیدایش این گروه - که سرانجام بیش از هزار تن از روشنفکران، دانشگاهیان، نویسندگان، قضات عالی‌رتبه و تنی چند از فعالان بخش خصوصی در آن عضویت داشتند - خانم دکتر بصاری که معاون دانشگاه جندی شاپور (اهواز) بود به ریاست شاخه آن در خوزستان انتخاب شد. گروه اندیشمندان خوزستان بسیار فعال بود. گزارش‌های جالب و ارزشمندی نه تنها درباره اوضاع آن استان و راه و روش‌های تغییر و بهبود آن تهیه کرد، بلکه در مورد مسائل کلی مملکتی نیز اظهارنظرهای مهمی ابراز می‌داشت که البته همه آن‌ها را همانند دهها گزارش و مطالعه دیگر برای اطلاع اعلیحضرت فقید ارسال می‌داشتیم. بعضی از این گزارش‌ها که جنبه حادّ سیاسی نداشت در فصل‌نامه جامعه نوین انتشار می‌یافت.

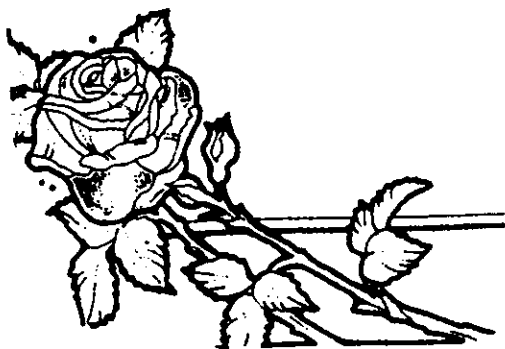
خانم دکتر بصاری در همه کنگره‌های سالیانه گروه شرکت داشت.

شاهنشاه فقید شرکت کنندگان در این کنگره‌ها را هر سال به حضور می‌پذیرفتند و برای آنان صحبت می‌کردند و با این و آن به گفتگو می‌پرداختند. خوب به یاد دارم در بهار سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷)، آخرین بهار دوران سلطنت و شکوفائی و سربلندی ایران، هنگامی که در کاخ نیاوران در خدمتشان خارج می‌شدیم که به سوی اجتماع عظیم شرکت کنندگان در کنگره برویم که در زیر آفتاب زیبای بهاری تهران در باغ کاخ حضور داشتند، شاه نگاهی پُر از غرور و خوشبینی به جمع کرد و گفت: چه کسی مدعی است که روشنفکران با ما مخالفند؟ خانم بصاری هم در این جمع بود که نمی‌دانم با ایشان گفتگوی خاصی داشتند یا نه؟

در آخرین هفته‌های قبل از سقوط رژیم، خانم دکتر بصاری از پریشانی اوضاع و ندانم کاری‌هایی که می‌شد سخت رنج می‌برد. بارها به دیدارم آمد و در این باره گفتگو داشتیم و پیشنهادهای جالبی ارائه می‌کرد.

در این چهل و یکسال تبعید، چند بار با یکدیگر مکاتبه داشتیم. این بانوی دانشمند و ایران‌دوست و فردوسی شناس، همواره از اوضاع پریشان وطن و درد و رنج‌های هموطنان سخن می‌گفت و می‌نوشت. یک ایران‌دوست و میهن‌دوست صمیمی و واقعی بود. با عشق ایران زیست و با عشق ایران از این جهان رفت. روانش شاد و یادش گرمی و جاوید باد.

دکتر هوشنگ نهاوندی





در سالزده پادشاه ایران از آستانه جنید مبارک



به همراه دانشجویان مدرسه عالی دختران - دانشگاه فرح

به قلم: جناب فرخ جاوید

ای طلعت تو قبله نمای دل من وی هر نگهت طرفه بلای دل من
می سوزم و شادم که رضای دل توست تو از چه نسازی به رضای دل من؟
(طلعت بصاری)

در مسیر عمر گهگاه کسانی وارد زندگی انسان می شوند که فقط چند صبحی می مانند و می روند بدون آن که در ذهن و بر قلبت رد پائی از خود بر جای بگذارند. ولی در همین حال انگشت شمار افراد دیگری هم وجود دارند که وقتی وارد می شوند، آن چنان مجذوب شخصیت و فضل و دانش آنان می شوی که می دانی هرگز از مصاحبتشان سیر نمی شوی و هر بار که آنان را می بینی توشه ای تازه برمی گیری. برای من دکتر طلعت بصاری از جمله همین افراد بود.

بیست و چهار پنج سال پیش، روزی خانم ناشناسی به من در رادیونی که در لوس آنجلس به کار مشغول بودم، زنگ زد و از فضل و دانش خانم بصاری و از کتابی که درباره زنان شاهنامه نوشته اند برایم گفت. شماره را گرفتم و بی درنگ به خانم بصاری در پاسائیک (نیوجرسی) تلفن کردم و از او برای مصاحبه دعوت کردم. در کمال مهربانی و فروتنی پذیرا شد و این سرآغازی گردید بر دهها مصاحبه هفتگی درباره زنان شاهنامه و سایر موضوعات ادبی. من خانم بصاری را چندین سال بعد در لوس آنجلس ملاقات کردم و این امر باعث آشنائی من و ایشان با خانواده های یک دیگر شد و در این میان، هم نام بودن او با مادر خودم بر ارادت و مهر من به او افزود.

بی گمان یکی از افتخارات من در زندگی، آشنائی و دوستی با استادی بزرگوار همچون ایشان بود و با استفاده از این فرصت، هرگاه درباره معنا یا حتی تلفظ واژه های غیرمأنوس پرسشی داشتم یا پیرامون مسائل ادبی نیازمند راهنمایی و کمکی بودم، دست به دامنشان می شدم و ایشان مانند یک معلم دلسوز و دانا به من

پاسخ می‌دادند.

خانم بصری شاعر بسیار خوبی بودند و من بارها از اشعارشان در برنامه رادیویی خود (به دنبال خورشید) استفاده می‌کردم. به یاد می‌آورم که روزی برایم از دزدی شدن کیف دستیشان در یک مغازه تعریف کردند. آنچه ایشان را ناراحت کرده بود، خود کیف و محتویات آن نبود بلکه دلشان برای دفترچه‌ای سوخته بود که جدیدترین اشعارشان را در آن یادداشت کرده بودند.

گفتنی است که دو بانوی برجسته تقریباً هم‌زمان در آمریکا چشم فرو بستند: خانم دکتر طلعت بصری (۲۰ سپتامبر ۲۰۲۰) و خانم روت بیدر گینزبرگ از قضات دیوانعالی آمریکا (دو روز پیش از آن).
یاد خانم بصری برای همیشه زنده است.

فرخ جاوید





عکس خانوادگی از دوران کودکی به همراه پدر، برادرها و هموزاده‌ها -
ایشان با علامت X مشخص شده اند

برگرفته از "میراث ایران"
به قلم: ناهید و شاهرخ احکامی

به یاد طلعت بصری، از زنان فرهیخته ایران

با نهایت تأسف پس از ارسال شماره پیشین "میراث ایران" به چاپ‌خانه، خبر ناگوار درگذشت شادروان دکتر طلعت بصری را دریافت کردم و میسر نشد تا همان هنگام یادش را گرامی بداریم. یادی از عزیزی پاک سیرت و وارسته. اما یاد عزیزان هیچ‌گاه دیر نیست و زنده نگاه داشتن نام زن ناموری چون دکتر طلعت بصری امری است که نیاز به زمان ندارد.

سال‌های پیش نام دکتر طلعت بصری را می‌شنیدم و می‌دانستم که در همسایگی ما، در شهر پسیک، با فرزند برومندش دکتر فؤاد قبله زندگی می‌کند. با همه کوتاهی فاصله از هم بسیار دور بودیم. یک روز در جلسه‌ای ادبی که برای انجمن فرهنگی و انسان‌دوستی ایرانیان نیوجرسی برگزار کرده بودیم، بر حسب تصادف، شنیدم که ایشان هم یکی از حاضران و مهمانان آن جلسه هستند. از همان برخورد اولیه دوستی عمیقی میان ما برقرار شد. در آن زمان گاهی از اشعار خود برای ما می‌خواند و شهر مورد علاقه‌اش شیراز بود. من بدون آگاهی از ریشه علاقه او به شیراز، همیشه سر به شوخی با ایشان داشتم تا آن که با آشنایی بیشتر دانستم، شیراز از نظر معتقدان به دیانت بهایی، مکانی مقدس و دوست داشتنی است. پس از آن دیگر در مقابل ایشان با شیراز سر خوشی نداشتم و جز احترام متقابل چیزی در میان ما نبود.

با تأسیس مجله "میراث ایران"، ایشان یکی از همکاران اولیه ما بود و مقالات متعددی از کتاب مورد علاقه ایشان "دختران شاهنامه" و نوشته‌های دیگر

از ایشان در این مجله به چاپ رسید.

یکی از کارهای قابل توجه دکتر بصری که بنا به عشق و وظیفه دینی خودش انجام می‌داد، تهیه یک تنه نشریه پیام بدیع بود. نشریه‌ای مذهبی که آن را با صبر و حوصله زیاد و سلیقه و ایمان خاص خود چاپ و منتشر می‌کرد.

متانت و مناعت طبع دکتر بصری بی‌نهایت بود. گاه گاهی از خدماتش در دانشگاه جندی شاپور، که زمانی معاونت آن را برعهده داشت، صحبت می‌کرد و شاگردان بسیار او همیشه با سپاس و قدرشناسی وافر از ایشان یاد می‌کردند. او در سال‌های پایانی عمر، از نیوجرسی به کالیفرنیا رفت و در آنجا هم در تدوین و تصحیح نوشته‌های بسیاری از نویسندگان با فروتنی و صداقت به آنها یاری می‌داد. روانش شاد و یادش پایدار باد.

درگذشت ایشان را به ویژه به دکتر فؤاد قبله، سایر فرزندان، نوادگان و خانواده‌های وابسته، دوستداران و شاگردان دکتر بصری صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی، "میراث ایران"



به همراه دکتر گلنور خاوارک و همسرش... از همکاران و همکاران مجله پیام بدیع

به قلم: دکتر حسن خلیلی

آبان ماه ۱۳۴۶ اولین بار بود که استاد خانم دکتر طلعت بصری را در کلاس ادبیات فارسی دانشسرای عالی تهران دیدم. یک استاد مهربان، خوش پوش، خندان و دانشمند را دیدم. من مثل بقیه هم کلاس‌های دوره اول مشاوره و راهنمایی محو خون‌گرمی، نحوه تدریس و عمق آگاهی و علم ایشان شده بودم. خیلی زود ایشان با همه مأنوس شدند و یادگیری شروع شد. هر کلمه‌ای و هر شعری که ایشان می‌گفتند در دل و جان می‌نشست.

قبل از شروع کلاس و بعد از اتمام کلاس، فرصت می‌شد که با این استاد عزیز صحبت کنم. همیشه این گفته‌ها با شعر و گفته‌ای از بزرگان توأم بود. ایشان طوری به تدریس دانشجویان اعتقاد داشت که من مثل بقیه شیفته این کلاس و این استاد و ادبیات غنی فارسی شدم.

یک روز به ایشان گفتم اگر ایشان احتیاج به کمک تحقیقی دارند من در خدمت ایشان خواهم بود. خانم دکتر بصری پیشنهاد کردند که شاهنامه فردوسی را بخوانم و هر شعری که در مورد زنان بود یادداشت کنم و برای ایشان بیاورم. امر ایشان را مطاع کردم و این باعث شد که شاهنامه را لغت به لغت و بند به بند بخوانم و یادداشت کنم. این تجربه شیرین و ماندگار بود. "سپاس استاد گرامی خانم دکتر بصری که باعث شدند شاهنامه را بخوانم و لذت ببرم."

یک روز بعد از کلاس صحبت با ایشان گرم شد و چند تا از هم‌کلاس‌ها هم گوش می‌دادند. به ایشان گفتم چند وقت است که در حوالی چهار راه باستان سکونت می‌کنم و ایشان بلافاصله گفتند "پس تو همسایه ما هستی" و بعد این شعر قشنگ را خواندند:

"بیگانگی نگر که من و یار همچو چشم همسایه همیم و خانه هم را ندیده‌ایم"
این شعر را هزاران بار تکرار کردم و همیشه صورت مهربان خانم دکتر بصری جلوی چشمم هست.

مثل بقیه، زندگی ما و گرفتاری‌هایمان، ارتباط با این استاد عزیز قطع شد، ولی خاطره مهربانی‌ها و چهره عزیز ایشان در خاطرم بود. ۴۵ سال است که در امریکا و کانادا زندگی می‌کنم و ۴۰ سال است که روانشناس بالینی هستم و داستان خانم دکتر بصاری را صدها بار برای همکاران و بیماران خودم تعریف کرده‌ام. در ۱۵ سال گذشته تصمیم گرفتم که با خانم دکتر بصاری تماس بگیرم. سال‌ها هر سر نخ‌ی که داشتم دنبال کردم و بالاخره حدود ۶ سال پیش موفق شدم با این گل استادهای دانشگاه‌های ایران دوباره تماس بگیرم. این را با خوشحالی به بقیه هم‌کلاس‌هایی که شاگرد ایشان بودند و در امریکای شمالی زندگی می‌کردند اطلاع دادم.

اولین بار که بعد از ۵۰ سالی با خانم دکتر بصاری تلفنی صحبت کردم، چنان هیجان‌زده شده بودم که گفته‌هایم با گریه شوق همراه بود. این استاد بازنشسته مثل همیشه مهربان، باهوش و عالیم بود. این تلفن‌ها ادامه پیدا کرد و فرزند گل ایشان دکتر فواد قبله مرا در جریان سلامتی ایشان می‌گذاشت.

امسال فرار بود که برای تابستان به دیدار ایشان بروم. ایشان در کالیفرنیا غرب امریکا و من در نیوفانلند شرق کانادا که در نقطه متقابل امریکای شمالی است. شیوع کرونا باعث تعویق این سفر شد و تقدیر این نبود که دوباره دست‌بوس این گل استادهای ایران باشم.

علاقه ایشان به شاگردانشان تا آخر عمر باقی ماند. امیدوارم که ایزد یکتا اجازه دهد که دوباره ایشان را در بهشت برین دیدار کنم.

به یادت هستم خانم دکتر بصاری گل
حسن خلیلی



چند خاطره از شاگردان خانم دکتر طلعت بصاری

محمد جان عزیز با گرم‌ترین درودها، حَسَبِ امرتان خاطره زیر که از خانم دکتر بصاری به ذهن سپرده‌ام را نقل می‌کنم.

جهت آموزش و تمرین دستور زبان فارسی، استاد بصاری در یکی از نخستین جلسات تدریس بیت زیر را بر تخته سیاه نوشت، کمی از تخته فاصله گرفت، دست به کمر زد و با صدای بلند آن بیت را شمرده خواند:

هر گُل که پریشان شود از ناله بلبل در دامش آویز که با وی خبری هست
این بیت که صرفاً بر اساس تصادف انتخاب نشده بود را طی سال‌ها با خودم تکرار کردم.

در حدود سی سال پیش در استکهلم افتخار آشنائی با خانواده بصاری را پیدا کردم و بدیهی است که جویای احوال استاد شدم. در فرصتی دیگر، ضمن تجدید ارادت به استاد، بیت یاد شده را برای برادر ایشان خواندم و صحبت گُل انداخت. آقای بصاری هم نیک مردی بود.

وحید

* * *

(این مطلب قبل از فوت خانم دکتر بصاری نوشته شده است)

هرگز یادم نمی‌رود، اولین خنده در اولین هفته‌ی اولین سال دانشجویی ما در دانشسرای عالی تهران در کلاس خانم دکتر بصاری. توسط مرتضی تبریزی کلید خورد... قرار بود خودمان را در یک جمله معرفی کنیم، نوبت مرتضی که رسید با خنده‌ای توأم با شیطنت گفت: تبریزی از شیراز!! این تناقض آشکار در شهرت و جغرافیا و آن حالتِ گفتن نه تنها باعث خنده‌ی همه شد، بلکه یخ غریبه‌گی فضای کلاس را شکست...

دکتر طلعت بصاری بدون شک یکی از بهترین آموزگاران من بود و شاید

همه‌ی ما... او با خود نوعی فرهنگ زنانه به کلاس می‌آورد، نه از نوع فیمینیستی رایج در جوامع غربی، بلکه از نوع ایرانی آن. او بانوی درس‌خوانده‌ای بود که به قول خودش بچه‌داری و درس‌خواندن دوره دکتری را هم‌زمان انجام داده بود... و این کاری بسیار مشکل برای یک بانوی خانه‌دار و یا یک دانشجوی دوره دکتری است...

حتی در شرایط قبل از انقلاب، درس خواندن در دانشگاه برای خواهران ما و همکلاسی‌های دختر بسیار سخت‌تر از پسران بود... مسائل و مشکلات آن‌ها مضاعف بود، نه به خاطر این که دختر بودند بلکه به خاطر این که جامعه دانشگاهی ما آمادگی پذیرش آن‌ها را نداشت و ما پسران یاد نگرفته بودیم چگونه هم‌کلاس آن‌ها باشیم... در چنین شرایطی وجود آموزگاری مثل خانم دکتر بصاری نقش مهمی در فضاسازی مناسب، هم برای دختران و هم برای پسران داشت که البته هرگز کافی نبود...

دکتر بصاری با شور و شوقی وصف‌ناپذیر به کلاس می‌آمد و از صمیم دل سخن می‌گفت و ارتباطی بسیار دوستانه با دانشجویانش داشت. چیزی که کم‌تر در سال‌های دهه هزار و سیصد و چهل در جامعه دانشگاهی ما مرسوم بود... چند سال پیش دوست و همکلاسی سال‌های دانشسرا دکتر حسن خلیلی از نیوفاندلند کانادا زنگ زد و گفت بالاخره تلفن دکتر بصاری را پیدا کردم و به او زنگ زدم... ارتباط تلفنی آن‌ها هم‌چنان ادامه دارد... جدیدترین کتابی که از دکتر بصاری در امریکا منتشر شده عبارت است از: زنان شاهنامه، که یک نسخه آن را امضا شده برای دوست‌مان حسن فرستاده است ...

در آخرین مکالمه تلفنی آن‌ها، همکلاسی‌مان حسن به دکتر بصاری گفته بود، تابستان برای دیدن شما به کالیفرنیا می‌آیم، او هم در جواب گفته بود، سعی می‌کنم تا اون موقع زنده بمانم تا تو را ببینم...

دکتر طلعت بصاری استاد دانشگاه، ادیب، شاعر، مؤلف و شاهنامه‌پژوه در ۹۶ سالگی اکنون در کالیفرنیا زندگی می‌کند. تخلص شعری او "قبله" است ... چه خوب که او آموزگار ما بود...

* * *

در سال اول دبیرستان سروده‌هایی داشتیم که برای تصحیح و اظهار نظر تقدیم دبیر ادبیاتم می‌کردم.

در دانشگاه سروده‌هایم را خدمت روانشاد استاد بصری تقدیم می‌کردم و ایشان با روی باز و استقبالی کم‌نظیر می‌پذیرفتند و به دقت بررسی می‌کردند. به خاطر دارم پای ورقه‌های امتحانیم معمولاً چند بیت از سروده‌هایم می‌نوشتیم. یک بار با خوشروئی و لبخند مادرانه‌ای که معمولاً بر لب داشتند به من گفتند: من وقتی ورقه امتحانی تو را تصحیح می‌کنم خستگیم رفع می‌شود.

این جمله تشویق‌آمیز ایشان را هرگز فراموش نکرده و نخواهم کرد و شاید همین کلام ایشان باشد که هنوز هم دنیای شعر و شاعری مرا شیفته خود کرده است. یادشان جاودانه.

شاگرد کوچک آن استاد بزرگ، محمد شفابخش



به همراه جناب مفتح اعظم



PAYAM-E-BADI

Special Edition

In memory of Dr. Talat Bassari (Ghebleh)



VOLUME 40

No. 439

February 2021